

بسمه تعالی

رابطه فقه و اخلاق

پرسش از رابطه فقه و اخلاق، سؤالات متعددی را به ذهن خطور می دهد، سؤالاتی که در بعضی موارد پاسخ های فلسفی و کلامی را به همراه دارند، سؤالاتی که بدون پاسخ به آن ها طرح پرسش از چنین رابطه ای را با ابهام مواجه می سازد.

اما پیش از مطرح ساختن برخی از این پرسشها لازم است این نکته را مورد توجه قرار دهیم که بررسی رابطه فقه و اخلاق بررسی کدام رابطه ها نیست؛ به بیان صریح تر، واکاوی رابطه فقه و اخلاق به معنای بررسی رابطه دانش فقه و دانش اخلاق نیست، به معنای بررسی رابطه دانش اخلاق و فقه، و یا دانش فقه و اخلاق نیز نمی باشد، همچنین به معنای بررسی رابطه فقاقت و الگوی اخلاقی فقیه و یا بررسی رابطه منش اخلاقی فقیه و احکام استنباط شده از سوی او نیست. بررسی رابطه فقه و اخلاق تنها به معنای رابطه گزاره های اخلاقی و گزاره های فقهی است.

اکنون به پرسشهایی که در این مجال پاسخ به آن ها ضروری است، می پردازیم:

۱. فقهی بودن و اخلاقی بودن یک گزاره به چیست؟
۲. از نظر مفهومی و مصداقی بین این دو گزاره چه ارتباطی برقرار است؟
۳. از نظر ارزش شناختی، پایه ارزش گزاره ها با فقه است یا اخلاق، پایه ارزش گزاره می باشد؟
۴. آیا از نظر وجود شناختی، گزاره های اخلاقی بدون لحاظ گزاره های فقهی و یا گزاره های فقهی بدون در نظر گرفتن گزاره های اخلاقی قابل تحقق هستند؟
۵. آیا از نظر معرفت شناختی، راه شناخت هر کدام از این گزاره ها منحصر است و یا طریق شناخت هر کدام از این گزاره ها به هم وابسته می باشند؟
۶. آیا می توان گزاره ای فقهی را در تعارض با گزاره ای اخلاقی، یافت؟
۷. آیا می توان کسی را که به گزاره های فقهی توجه و التزام ندارد، مخالف اخلاق و بی اخلاق نامید؟
۸. آیا می توان گزاره های اخلاقی را به عنوان گزاره های فقهی بشمار آورد؟
۹. آیا گزاره های اخلاقی در اسلام هویت مستقلی از گزاره های اخلاقی در ادیان دیگر دارند؟

۱۰. آیا دین می تواند گزاره های اخلاقی در عرض گزاره های فقهی داشته باشد؟

و شماری سؤالات دیگر. در این جستار کوتاه ما در صدد آن هستیم که نشان دهیم: الف. گزاره هایی تحت عنوان اخلاق اسلامی به عنوان هویت مستقل و در عرض گزاره های فقهی قابل قبول نیستند. ب. از نظر ارزش شناختی، گزاره های اخلاقی از اصالت برخوردارند. ج. در نظر بدوی برخی از گزاره های فقهی در تعارض با گزاره های اخلاقی هستند، لکن تعارض مستقر و همه جانبه مورد قبول نمی باشد. د. عدم التزام به گزاره های فقهی برای شخص باورمند به فقه، مخالفت با اخلاق و بی اخلاقی را نتیجه می بخشد، لکن برای شخص غیر معتقد به فقه، چنین نتیجه ای را به همراه ندارد.

گزاره ی فقهی به گزاره ای گفته می شود که به ویژه از منابع نقلی در درون دین که تحت عنوان شریعت شناخته می شود، استنباط می گردد و تکلیف مکلفان وابسته به آن دین را در زمینه ی هرگونه رفتاری به واسطه احکام تکلیفیه ی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه مشخص می نماید. اما سخن از گزاره های اخلاقی با توجه به مکاتب متفاوت و اخذ مبانی مختلف چندان آسان نیست. برای مثال گزاره ای اخلاقی بر اساس نظریه های غایت گرایانه بسیار متفاوت از گزاره های اخلاقی بر اساس نظریه های وظیفه گرایانه و فضیلت گرایانه است. پاسخ به این که چه مبنایی برای تعیین گزاره های اخلاقی صحیح است، بر عهده ی فلسفه و در وهله ی بعد برای معتقدین به دین، بر عهده ی کلام است.

در این جا به جهت دوری از خلط مباحث تحلیل خود را بر اساس نگاه فقه و کلام امامیه پیش می بریم. ما بر این اعتقادیم که بر پایه ی حسن و قبح ذاتی و عقلی که مورد پذیرش متکلمین امامیه و معتزله است، اصول گزاره های اخلاقی به واسطه ی عقل درک می شود و حسن و قبح افعال در ذات این افعال نهفته می باشد، که قابل تغییر و سلب حتی توسط دین و خداوند نیز نخواهد بود. از این رو خداوند نیز گرچه قدرت بر فعل قبیح دارد، لکن هیچ گاه مرتکب فعل قبیح نخواهد شد، چراکه ارتکاب فعل قبیح برای او نیز قبیح است. برخلاف اشاعره که به نوعی وظیفه گرایی قاعده محور مبتنی بر نظریه امر الهی را پذیرفته و معتقد به حسن و قبح شرعی شده اند.

بر این اساس ما معتقدیم که همان طور که خداوند مرتکب فعل قبیح نمی شود، معنا ندارد به یک فعل قبیح اخلاقی که عقل به آن دست یافته است حکم دهد و در همین راستا معنا ندارد فقهی به چنین حکمی فتوا دهد. حال در صورت مشاهده ی گزاره ای فقهی که در تعارض با گزاره ای اخلاقی بوده و قبیح عقلی

بشمار می رود، یا باید این تعارض را ظاهری و بدوی دانست و یا به ناصحیح بودن آن گزاره و فتوا، حکم نمود و آن را از دایره ی گزاره های فقهی راستین بیرون راند. در این جا این نکته لازم به ذکر است که متکلمین امامیه به حسن و قبح ذاتی و عقلی به صورت فی الجمله و نه بالجمله معتقدند، یعنی تنها در مواردی به حسن و قبح ذاتی و عقلی افعال حکم نموده و غالباً این موارد را به قبح ظلم و کذب، و حسن عدل و صدق منحصر می نمایند و از این رو به گزاره های اخلاقی به دید حداقلی می نگرند و نه به صورت حداکثری، به طوری که گزاره های اخلاقی بتوانند تمام رفتار های بشر را بی نیاز از دین تعیین وضعیت نمایند.

اکنون به این نتایج دست می یابیم :

الف. آن بخش از گزاره های اخلاقی که ذاتی و عقلی هستند، فارغ از دین و شریعت خاصی قابل به دست آوردن هستند و از منظر ارزش شناختی حائز اصالت خواهند بود، به طوری که شریعت نیز بر پایه ی آن استوار می گردد. لکن پس از گذر از این گزاره ها، تعیین تکلیف افعال مکلفین وابسته به دین، بر عهده ی فقه است، فلذا گزاره هایی به عنوان اخلاق اسلامی بی معنا خواهند بود؛ از این رو آن چه به عنوان گزاره های اخلاق اسلامی شناخته می شود، متشکل از ۱. گزاره های اخلاقی است که توسط عقل حسن و قبح ذاتی آن مشخص شده است و اگر در متون دینی نیز منعکس گردیده است از باب ارشاد به حکم عقل تلقی می شود. ۲. برخی از توصیه های عرفانی که ریشه ای در متون دینی ندارند. ۳. برخی از گزاره های فقهی استحبابی یا کراهی که در واقع محل بحث از آن ها فقه است.

ب. پس از پذیرش دین و فقه و پذیرش عقلی خداوند با همه ی صفات کمالی او، استنکاف از پذیرش و عمل به گزاره های فقهی، مخالفت با اخلاق و بی اخلاقی تلقی می شود، زیرا مستلزم ظلم نظری و عملی و بیرون رفتن از دایره ی عدالت است، لکن برای کسانی که به واقع، خداوند با همه ی صفات کمالی او و به تبع آن دین و فقه، محرز نشده است، نمی توان مخالفت با گزاره های فقهی را بی اخلاقی تلقی نمود.

ج. در جایی از فقه موجود اگر به گزاره ای به ظاهر متعارض با گزاره ی اخلاقی عقلی برخورد نمودیم، چند حالت متصور است: ۱. در تشخیص مصداق گزاره ی اخلاقی دچار اشتباه گردیده ایم، برای مثال به واسطه ی نداشتن توجه همه جانبه، به اشتباه آن گزاره ی فقهی را مصداق ظلم تلقی نموده ایم. ۲. با

وجود این که به درستی مصداق را تشخیص داده ایم، لکن به تراحم این مصداق با ظلم بالاتر توجه ننموده ایم، در حالی که فقه به این تراحم التفات داشته و با وجود اذعان به ظلم بودن، چاره ای جز حکم به این گزاره ی فقهی ندیده است. ۳. فقیه در استنباط حکم فقهی راستین دچار اشتباه گردیده است. ۴. مکلفین در فهم حکم فقهی از فقه موجود و فتوای فقیه دچار اشتباه گردیده اند و فهم خویش را مصداق ظلم و مخالف گزاره ی اخلاق عقلی تلقی نموده اند.

جواد قدیری حاجی آبادی

۱۳۹۷/۹/۳۰